



ساموئل بکت زمانی اشاره کرده بود که زبان نوشتن آثارش را از انگلیسی به فرانسه تغییر داد چون که به گمان او امکان بیان هیچ چیزی که مبهم و پیچیده نباشد در انگلیسی وجود نداشت. اصلاحات زبانی که به لطف فرهنگستان فرانسه در قرن هفدهم شکل گرفت منجر به تکوین زبانی شد که به معنای واقعی کلمه از وام‌گیری‌های خارجی و آمیختگی‌های محلی تصفیه شده بود و در همین راستا بود که یک قرن بعد ریوارژل<sup>۱</sup> در اظهار نظر مشهوری گفت «اگر واضح نیست، پس فرانسوی نیست».<sup>۲</sup> زبان انگلیسی اما برعکس همواره انباشت‌کننده بوده است. پذیرای وام گرفتن از هر جای ممکن و اهل مدارا با نوواژه‌ها، ابداعات دستوری و چندگانگی.

از این رو خواندن یادداشت اخیر ویلیام دیویس<sup>۳</sup> (دشواری نئولیبرالیسم<sup>۴</sup>) که در آن باخشونت عذر اصطلاح نئولیبرالیسم بابت «بی‌محتوا بودن» خواسته می‌شود، عجیب به نظر می‌رسد، همان‌طور که تعریف گروه "پروگرس"<sup>۵</sup> که همچون غیبگویان متعدد دیگر، نئولیبرالیسم را اهانتی



بی‌معنا و تکراریِ مورد استفاده‌ی مردم روشن‌فکر تنبلی توصیف می‌کند که کوچک‌ترین درکی ندارند که واژه‌ی نئولیبرالیسم می‌تواند دربردارنده‌ی چه معنایی باشد.

در رد این شکوه‌ها، دیویس به ما می‌گوید که نئولیبرالیسم هم پیچیده و هم مبهم است چرا که همچون دیگر کلیدواژه‌های گفتمان سیاسی، انتزاعی است مستعد تفسیرهای متکثر و یادآور معانی متعدد. درست شبیه سرمایه‌داری، کمونیسم، دموکراسی و آزادی. مفاهیمی از این دست به‌طور متداول در برابر تعریف و تفسیری یک‌خطی مقاومت می‌کنند و هرچه بیشتر بکوشیم تا آن‌ها را به‌دقت تعین بخشیم، بیشتر پیچیده و بحث‌برانگیز می‌شوند. ناتوانی در توضیح دادن یک مفهوم، مترادف با فقدان دستیابی فهمی از کلیت معنای آن نیست. اگر قرار بر تعریف کردن کلمات بیش از دو سیلابی باشد که هر روزه استفاده‌شان می‌کنیم، احتمالاً خیلی‌هایمان در این آزمون موفق نمی‌شویم، اما این به معنای غیرقابل فهم بودن حرفی که می‌زنیم نیست.

در قیاس با دیگر نامزدها، «نئولیبرالیسم» امر انتزاعی فرآر و گول‌زننده‌ی ویژه‌ای به‌نظر نمی‌رسد. من آن را به‌معنای بازسازی قلمروی عمومی به‌مثابه‌ی پروژه‌ای سیاسی در نظر می‌گیرم. محبوبیت کنونی‌اش در بین رهبران سیاسیِ جریانی مشخص، از آن‌جا است که دربردارنده‌ی ظهور و حضور تصمیم‌گیری مستقل از ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی<sup>۶</sup> است چرا که به رقابت‌های بازار بیش از جهت‌گیری‌های سیاسی اجازه‌ی تعین‌بخشی ارزش‌ها را می‌دهد. بدین‌سان حداقل در سطح تئوری، مسئولیت فراهم‌سازی خدمات عمومی ضروری از روی دوش‌شان برداشته می‌شود. به‌جای آن‌ها، بخش خصوصی بر مبنای رقابتی این خدمات را انجام می‌دهد یا افراد داوطلب و تشکل‌های خودسازمان‌یافته مسئولیت نیازهای خودشان را به عهده می‌گیرند. نمونه‌ای متأخر از این دست، ابتکار عمل در دفاع برابر سیل در شهر پیکرینگ<sup>۷</sup> یورک‌شایر شمالی است.<sup>۸</sup>



اصل مرکزی نئولیبرالیسم این است که شهروندان پیش و پیش از هر چیز مصرف‌کننده تلقی و تعریف می‌شوند. از این رو است که دولت‌های نئولیبرال بر «انتخاب مصرف‌کننده» در بخش‌هایی مثل سلامت و آموزش اصرار دارند، گزاره‌ای که نیرویش را از مبانی به‌غایت بی‌اعتبار ولی هنوز بسیار مهم نظریه‌ی اقتصادی کلاسیکی می‌گیرند که مسلم می‌انگارند مصرف‌کنندگان به‌نحوی معقول در جهت منفعت‌هایشان عمل می‌کنند. «عقلانی» واژه‌ی دیگری است که مستعد تفسیرهای چندگانه است ولی نزد اقتصاددانان به معنای بهینه ساختن منفعت و مزیت یک معامله است. این قرار است روال کاری که می‌کنیم باشد، هر چند پاسکال سیصد و پنجاه سال قبل نشان داد در هیچ رده‌ای قادر به این کار نیستیم.<sup>۹</sup> لذا اینجا باید با فروید، یونگ و ناخودآگاه خداخافظی کنیم.

بنا بر این خوانش از مفهوم «انتخاب مشتری»، مصرف‌کنندگان در به کار بستن تصمیماتشان، آگاهی واضحی از انتخاب‌های ممکن دارند. در چنین جهان ایدئالی گمراه‌سازی وجود ندارد، بیماران به سادگی مطمئن‌ترین بیمارستان را برای خارج کردن زائده از بدن‌شان می‌یابند، والدین بهترین مدرسه را از بین گزینه‌های ممکن برای فرزندان‌شان انتخاب کنند. اگر به اندازه کافی زبلی و ذهنیت بازاری در فرد وجود داشته باشد، می‌تواند پیش از نصب تابلو «پر شده است» بر روی درب ورودی، جایی برای خود در آن مکان مهیا کند.

فردریش فُن هایک<sup>۱۰</sup> معمولاً صاحب لقب خدای اندیشه‌ی نئولیبرال معرفی می‌شود.<sup>۱۱</sup> او معتقد بود که بازار آزاد منجر به نظم و سامانی خودانگیخته می‌شود (از جمله: بدون نیاز به مداخله‌ی قابل توجهی انسان) و بیشتر کارهای او در زمینه می‌توانند به عنوان پانویسی طولانی آزادی‌خواهانه‌ای بر «ثروت ملل» آدام اسمیت<sup>۱۲</sup> در نظر گرفته شود. هایک آنجا به شکلی جدی از اسمیت جدا می‌شود که در جهان ایدئال او، نوع دوستی، یک گمراهی و در حقیقت یک نا-



موجود است، یا آن‌طور که آین رند<sup>۱۳</sup> اشاره می‌کند، غیرعقلانی است، «قاعده‌ی تجارت تنها اصل اخلاقی عقلانی در تمام روابط انسانی است، فردی و اجتماعی، خصوصی و عمومی، معنوی و مادی».<sup>۱۴</sup> هایدک تصریح می‌کند چنانچه بخواهیم خوب عمل کنیم، نگاه‌مان باید به منافع‌مان باشد چرا که «قاعده‌ی اخلاقی بازار ما را به این سو سوق می‌دهد که به دیگران سود برسانیم، نه چون [لزوماً] چنین قصدی داریم بلکه چون ما را وادار می‌کند به شیوه‌ای رفتار کنیم پیامد بی برو برگشت آن این‌چنین باشد [سودمند برای دیگران]».<sup>۱۵</sup> البته دقت و صراحت این نگرش هر چند ظرافت کم‌تری از تفسیر ستوده و مشهور «دست نامرئی» اسمیت دارد، اما تفاوت اصلی این‌جا است که اسمیت باور ندارد تجارت مسیری یکه و منحصر به فرد به سوی خیرخواهی (نوع‌دوستی) است.<sup>۱۶</sup>

نه کاملاً بی‌توجه به محرومیت‌های بشر، هایدک تصریح می‌کند «میزان حداقلی غذا، سرپناه و لباس که برای حفظ سلامتی و توانایی کار کردن کافی است، تامین می‌شود [...] می‌توان به همگان اطمینان خاطر داد که هیچ ناسازگاری‌ای بین امنیت کلان فراهم‌شده‌ی دولتی به این طریق و پاسداری از آزادی فردی وجود ندارد».<sup>۱۷</sup>

از سوی دیگر رفاه [عمومی] و نظام مالیاتی تصاعدی مورد نیاز آن را رد می‌کند: اصل توزیع عدالت یک بار معرفی شد، کامل نخواهد شد مگر تا زمانی که تمام جامعه در تطابق با آن سازماندهی شود. این نوعی از جامعه را ایجاد می‌کند که در آن تمام روابط و نسبت‌های مورد نیاز در مغایرت با جامعه‌ی آزاد قرار می‌گیرد.

پاسخ او به این تمایز مبهم در اصطلاحی که رای‌دهندگان بریتانیایی مشتاقانه به رسمیت شناخته‌اند نمود دارد: جامعه‌ی بزرگ. قابل پیش‌بینی است که تا جای ممکن مؤید و موجد صرف‌نظر کردن دولت از تدارک رفاه است و دربردارنده‌ی این امید که خیریه‌ها و افراد داوطلب



مسئولیت را به دوش بگیرند. نسخه‌ی کمی تغییریافته‌ی دیوید کامرون از جامعه‌ی بزرگ - چیزی که راجع به آن کم‌تر و کم‌تر می‌شنویم - از سوی ایندپندنت<sup>۱۸</sup> به تندی مورد انتقاد قرار گرفته و مایه‌ی سرافکندگی قلمداد شده است زیرا خیریه‌های محلی که قرار بود بخشی از بار رفاه را بر دوش بگیرند، در عمل بدل به پیمانکاران جزء شرکت‌های قدرتمندی شده‌اند که خدماتی را بدست گرفته‌اند که سابق بر این دولت مجری‌شان بود. این همان چیزی است که هایک در سر داشت و همان‌گونه که نخست وزیر و صدراعظم فعلی بریتانیا بی‌شک آگاه به آن هستند.

هنگامی که در زیر لوای نئولیبرالیسم، غیاب مداخله‌ی دولتی منجر به نتایجی منفی می‌شود، همچون بحران بانکی سال ۲۰۰۸، یا وقتی که بخش خصوصی قادر به تامین حداقل استانداردهای خدمات مورد انتظار مردم نیست؛ دولت عموماً با تحمیل مقررات و چارچوب‌ها و سازمان‌های بازرسی ورود می‌کند، نه با به حال اول برگرداندن اقدامات لازم دولتی. این نقصی بنیادین را در مبنای تئوریک نئولیبرالیسم نمایان می‌کند چرا که در تضاد با مطالبات دموکراسی قرار می‌گیرد. برای مثال اگر آرای رأی‌دهندگان در مجموعه‌ای از سیاست‌ها در جهت دولتی شدن مجدد باشد، بعدش نمی‌توان این بحث را در زمین بازی نئولیبرال مطرح کرد که عموم [مردم] در به کار بستن «انتخاب مصرف‌کننده» شکست خوردند و این به سادگی منجر به انحرافی می‌شود که مدعی است دولت بهتر می‌داند.

چنین تضاد آشکاری احتمالاً یکی از دلایلی است که هایک نسبت به دیگران نگرشی دوپهلوی نسبت به دموکراسی داشت. هر چند تماماً معتقد به حکومت‌های دموکراتیک انتخابی بود اما نظامی را مد نظر داشت که از هر گونه تعهد نسبت به آنچه که رأی‌دهندگان به آن رای داده‌اند رها باشد. بنا به گفته‌ی گریگ گراندین<sup>۱۹</sup>، پروفیسور تاریخ دانشگاه ییل، هایک در زمان بازدید





از شیلی آگوست پینوشه به مصاحبه‌کننده‌ای گفت: «ترجیح شخصی من بیشتر تمایل به یک دیکتاتوری لیبرال دارد تا حکومت دموکراتی که عاری از لیبرالیسم است».<sup>۲۰</sup> میلتن فریدمن<sup>۲۱</sup>، یک عضو نئولیبرال و مصاحب هاید، عملکردی همچون مشاور پینوشه<sup>۲۲</sup> را در زمانی بر عهده داشت که حکومت او مشغول شکنجه و قتل عام مخالفان سیاسی‌اش بود؛ و مارگارت تاچر مرید هاید، از قرار معلوم ایرادی در رفاقت و همراهی با پینوشه و گرم گرفتن با سایر رژیم‌های دیکتاتوری نمی‌دید<sup>۲۳</sup> به‌ویژه اگر سودآوری فروش سلاح در کار بود.<sup>۲۴</sup> این را از یاد نبریم که در جهان خشن نئولیبرال، تجارت نوع‌دوستانه است و اگر دولت‌های نئولیبرال وعده‌های انتخاباتی‌شان را نادیده گرفتند ما نباید اعتراضی داشته باشیم. این آن چیزی است که هاید از آن‌ها خواسته است.

ویلیام دیویس<sup>۲۵</sup> می‌نویسد که نئولیبرالیسم «درباره‌ی بسط دادن (بازارها یا رقابت) است تا مسائل بنیادین مدرنیته را مخاطب قرار بدهد» اما جدا از خود این کلمه، هیچ چیز مشخصاً تازه‌ای وجود ندارد که دلالت بر پراکسیس و با برنامه‌ی سیاسی داشته باشد. حتی بیشتر شبیه بازگشتی به ایده‌ی قرن نوزدهمی داروینیسم اجتماعی است که قرار است ضمانت‌کننده‌ی صعود و قرار گرفتن قوی‌ترین در بالاترین جایگاه منفعت اجتماعی به نمایندگی از همگان باشد. جدا از این، احتمالاً تحت تاثیر شماری از پیروان گمراه‌شده‌ی هربرت اسپنسر، داروینیسم اجتماعی منحصراً مختص و متوجه افکار پریشان برتری‌جویان نژادی بود و با شکست نازیسم ناپدید شد. این همان چیزی است که کمی بعد نئولیبرالیسم در همان قرن در هیئتی تغییر شکل داده از زیر خاک بیرون کشید.

خوانندگان دیکنز کاملاً از شرایط زندگی فقرا در انگلستان قرن نوزدهم و تحت حکومتی که کمابیش نسبت به رفاه عمومی بی‌اعتنا بود، مطلع‌اند. با کمی عقب‌تر رفتن به قرن هجدهم



می‌توانیم خودمان را با توصیفات جذاب از شرایط اسفناک زیرساخت‌ها و مدیریت‌های ملی سرگرم کنیم. تاریخ‌نگاری مثل کریستوفر هیبرت<sup>۲۶</sup> با احترام بیانش می‌کند:

کالسکه‌ها در گل زمین‌گیر شده و چپ کرده‌اند، محورهای‌شان شکسته، اسب‌های‌شان لنگ، مسافران‌شان با بار و بنه‌شان به بیرون و در نهرآب‌ها پرت شده‌اند ... هوراس والپول<sup>۲۷</sup> جاده‌های ساسکس را این‌گونه توصیف می‌کند: «بدتر از هر بد ممکن». حتی جاده‌ی بین دربار بیرون شهر کنسینگتون و پیکادیلی به‌طور شرم‌آوری بد بود که در سال ۱۷۳۶ لرد هروری<sup>۲۸</sup> از زندگی «در انزوایی مشابه با بودن بر بلندای صخره‌ای در میانه‌ی اقیانوس» گلایه می‌کند.<sup>۲۹</sup>

سفر کردن نیز به دلیل غارت سارقان ناامن بود. هیبرت می‌نویسد که در سال ۱۷۷۴ لرد نرت نخست وزیر نیز در گانرزبری لین<sup>۳۰</sup> لندن مورد سرقت قرار گرفت؛ و اینکه خارجی‌ها از این شگفت‌زده می‌شدند که چه طور به این میزان دزدی در شاه‌راه‌ها امری کاملاً عادی محسوب می‌شد. ابی لی بلنک<sup>۳۱</sup> در دیدار از پایتخت می‌گوید «بنا بر آمار ثبت‌شده راهزنی‌ها در دهه‌ی ۱۷۲۰ ... کاغذهای نصب‌شده بر درب خانه‌های ثروتمندان لندن، صریحاً همگان را در هر شرایطی و با هر مقصدی از سفر به خارج از شهر بدون همراه داشتن ده گینی (برابر با ۲۱ شیلینگ) و یک نگهبان برای محافظت از آن‌ها و دور ماندن از خطر مرگ، منع می‌کرد.

بنابراین مداخله و درگیری دولت در رفاه عمومی، خدمات و زیرساخت‌ها نه قانونی برآمده از ایدئولوژی بلکه صرفاً پیامد دلایلی مطلقاً عمل‌گرایانه (پراگماتیک) بود، مشخصاً اینکه بخش خصوصی نمی‌تواند یا نمی‌خواهد مسئولیت اموری را به عهده بگیرد یا سرمایه‌گذاری لازم برای‌شان را انجام دهد.



سرمایه‌گذاری بلندمدت در زیرساخت‌های عمومی طبیعتاً پیشنهاد جذابی برای بخش خصوصی نیست و به همین دلیل است که دولت‌های موفق بریتانیا در تلاش بوده‌اند تا برای پروژه‌های بزرگ سرمایه‌گذار بیابند. بازگشت سرمایه‌ها در بلندمدت اساساً بازگشت سرمایه نیستند. سال‌ها برای یک دولت بریتانیایی زمان برد تا با اکراه تن به این واقعیت بدهد که ساخت ایستگاه‌های برق بدون مداخله‌ی دولت ناممکن است.<sup>۳۲</sup> پیش‌قدم شدن بخش خصوصی بدنام بریتانیا با جان میجر<sup>۳۳</sup> آغاز و با شور و شوق به وسیله‌ی دولت بلر/براون تصویب شد، [امری] که با اختصاص ضمانت‌های مالی پرهزینه‌ای به بخش خصوصی ممکن شد. آنچه این نمونه و بسیاری مثال‌های دیگر برجسته می‌کنند - به ویژه بعد از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ - این است که بازارهای آزاد، آزاد نیستند، اینکه وقتی به شکلی فقیرانه تنظیم شده‌اند، می‌توانند ویران و منجر به ویرانی شوند و اینکه نئولیبرالیسم به طرز تناقض‌آلود با مداخله‌ی دولت حمایت می‌شود هرچند بر مبنایی اختیاری! در این بین «اختیار» مسئله‌ای مهم است چرا که میل دارد تا به نفع واگذاری منافع عمل کند. تسهیل کمی<sup>۳۴</sup> نه در جیب مردم بلکه در بانک‌ها و کمپانی‌های بیمه قرار می‌گیرد.

فهم نئولیبرالیسم سخت نیست. ایدئولوژیی ساده که به مرحله‌ی عمل درآمده است. این گمان که موفقیت پیامد فوری فیش حقوقی دریافتی از کافه‌تریای برج عاج محفل پرفسورهایی است که ایمان اندکی به هوش انسان دارند، البته غیر از خودشان. هدف آشکار و عمومی این است که مردم تابع بازار شوند چرا که بازار هوشمندانه‌تر از انسان‌ها عمل می‌کند. آیزایا برلین پروژه‌ی نئولیبرال را شاخه‌ای از «آزادی مثبت» [آزادی بر<sup>۳۵</sup>] شناخت که در آن تحقق خویشتن وابسته به تمکین شهروندان از قوانین ایده‌الی است که «برای خیر خود آن‌ها» وضع شده است. معامله تجاری آزاد، نمونه‌ای امروزی از آن را عرضه می‌کند. زمانی که آن‌ها رسماً مورد توافق قرار می‌گیرند دیگر انجام ندادن‌شان دشوار می‌شود و گروه‌هایی که می‌کوشند از آن‌ها عدول کنند





دستِ کم با دورنمایی از سختی‌ها مواجه می‌شوند که معامله‌شان را وارونه می‌کند: زنجیرهای آزادی.

طرفداران نئولیبرالیسم لزوماً باید منکر تاریخ توسعه‌ی اقتصادی نه تنها در غرب بلکه در امروز کشورهای همچون چین و کره باشند، جایی که نقش و سهم دولت در پیشرفت محوری و اساسی است. برای درک خطرات محتمل سیاست‌های نئولیبرال به‌ویژه در مورد کشورهایی که واجد پیشینه‌ای طولانی در اصول اجتماعی دموکراتیک هستند (اروپا هنوز واجدش است) باید در نظر بگیریم اوضاع‌مان می‌تواند وخیم‌تر از نابرابری بزرگی شود که در قرن‌های پیش شاهدش بودیم و اکنون ریسک بازگشتن به آن را می‌کنیم.<sup>۳۶</sup> و شاید باید آن خصوصیات دلسردکننده‌ای سرمایه‌داری کنترل‌ناپذیر [افسارگسیخته] را به یاد آوریم که خشم مارکس و غیظ دیکنز را برانگیخت.

جهان بیش از حد همراه با ما بوده است، دیر یا زود

با کسب کردن و تحلیل رفتن، به طرز غیر حرفه‌ای قدرتمان را هدر می‌دهیم.

وردزورث این‌گونه می‌نویسد. پیش از اینکه کسی از نئولیبرالیسم شنیده باشید، شاعر به حد کافی واقف بود که تلقی‌ای که ساده‌انگاران ما را مصرف‌کننده می‌انگارد، همه‌مان را فقیر و فرسوده می‌سازد.

پانوشته‌ها:

این متن ترجمه‌ای است از



<https://www.opendemocracy.net/en/opendemocracyuk/neoliberalism-is-it/>

(۱) Antoine de Rivarol نویسنده، رونامه‌نگار و اخلاق‌گرای فرانسوی (۱۸۰۱-۱۷۵۳)

(۲) Ce qui n'est pas clair n'est pas français

(۳) William Davies

<https://www.opendemocracy.net/will-davies/difficulty-of-neoliberalism> (۴)

(۵) Progress گروهی رادیکال که در پی ایجاد جنبشی بین‌المللی علیه نظام سرمایه‌داری است. برای اطلاعات بیشتر:

<http://progressonline.org.uk/>

(۶) value-free

(۷) Pickering

(۸) <https://www.independent.co.uk/news/uk/home-news/uk-flooding-how-a-yorkshire-flood-blackspot-worked-with-nature-to-stay-dry-a6794286.html>

(۹) "Le coeur a ses raisons que la raison ne connaît point." (The heart has its reasons that reason knows nothing of.) Pensées, 477, ed. Pléiade

(۱۰) Friedrich August von Hayek اقتصاددان و فیلسوف سیاسی معاصر بود. او به خاطر دفاع از لیبرالیسم کلاسیک و بازار آزاد و مخالفت با سوسیالیسم شناخته می‌شود. وی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی سده‌ی بیستم شناخته می‌شود که در سال ۱۹۷۴ موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل اقتصاد شد.

(۱۱) در کنار لودویگ فن میزس که دیگر متفکر برجسته‌ای است که این لقب را یدک می‌کشد.



۱۲) ثروت ملل (Wealth of Nations) نام مهمترین کتاب آدام اسمیت (Adam Smith)، اقتصاددان اسکاتلندی است که در سال ۱۷۷۶ میلادی منتشر شده است. این کتاب یکی از نخستین کتبی است که به بررسی جامع ماهیت ثروتمندی یک ملت می‌پردازد و موضوعاتی چون «تقسیم کار»، «تولید» و «بازار آزاد» را مورد پژوهش قرار می‌دهد.

۱۳) Ayn Rand نویسنده و فیلسوف روسی-آمریکایی که بیشتر با رمان «سرچشمه و اطلس شورید» شناخته می‌شود. او حامی نوعی خودگرایی اخلاقی بود که بر مبنای این خودخواهی عقلانی و اخلاقی، نوع دوستی رد می‌شود.

Quoted in The Journal of Ayn Rand Studies 6, No. 2, Spring 2005, p.378 (۱۴)

Hayek: The Fatal Conceit, 1989 (۱۵)

۱۶) هر چند شاید مردی کودن گمان ببرد که چیزی در ذات او هست که او را به خوشبختی دیگران متمایل می‌کند و حس خوشحالی دیگران را به او برمی‌گرداند، اما آن‌ها از این هیچ سهمی نخواهند داشت جز دیدنش.

Adam Smith: The Theory of Moral Sentiments, I.i.1.1 (۱۷۵۹ - ۱۷۷۰)

Hayek: The Road to Serfdom, 1944 (۱۷)

https://www.independent.co.uk/news/uk/politics/big-society-is-a-sham-that-s-hurting-the-small-charities-sector-says-report-9571816.html (۱۸)

Greg Grandin (۱۹)

/http://www.counterpunch.org/2006/11/17/the-road-from-serfdom (۲۰)

Milton Friedman (۲۱)

http://genius.com/Milton-friedman-letter-to-president-augusto-pinochet-annotated (۲۲)



<https://www.globalresearch.ca/thatchers-tyrants-the-tanks-the-guns-the-christmas-cards/5331905> (۲۳)

[mondoweiss.net/2013/04/supposed-democracy-dictator](http://mondoweiss.net/2013/04/supposed-democracy-dictator) (۲۴)

William Davies (۲۵)

Christopher Hibbert (۲۶)

Horace Walpole (۲۷)

Hervey (۲۸)

Christopher Hibbert, *The English, A Social History*, p 348, 1987 (۲۹)

Gunnersbury Lane (۳۰)

Abbé le Blanc (۳۱)

<https://www.gov.uk/government/news/state-aid-approval-for-hinkley-point-c-nuclear-power-plant> (۳۲)

John Major (۳۳)

(۳۴) Quantitative Easing یک سیاست نامتعارف پولیست که بانکهای مرکزی برای جلوگیری از افت عرضه پول هنگام نامؤثر بودن سیاست استاندارد پولی مورد استفاده قرار می‌دهند. یک بانک مرکزی از طریق خریدن مقادیر مشخص ذخایر مالی از بانکهای تجاری و دیگر نهادهای خصوصی تسهیل کمی می‌کند، نتیجتاً پایه پولی را افزایش می‌دهد. این با سیاست معمول تر خریدن یا فروختن اسناد قرضه به منظور نگه داشتن سود بازار در یک مقدار هدف مشخص فرق دارد.

(۳۵) معروفترین کار برلین در نظریه سیاسی، فرقی است که او در نوشته‌ای به نام «دو مفهوم آزادی» در سال ۱۹۵۸ میان آزادی منفی و آزادی مثبت می‌گذارد. بر طبق تعریف برلین، آزادی منفی (یا آزادی از)، به



معنای تحمیل نکردن مانع و محدودیت از طرف دیگران است و آزادی مثبت (یا آزادی برای)، از سویی به معنای توان تعقیب و رسیدن به هدف و از سوی دیگر به معنای استقلال یا خودفرمانی در مقابل وابستگی به دیگران است.